

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال دوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۰

ص ۱۷-۳۴

بررسی برخی دیدگاه‌ها در باب آموزه فدیه

عبدالرسول کشفی* سیاوش اسدی**

چکیده

بر مبنای «آموزه فدیه»، مسیح(ع) با تحمل رنج‌های بسیار و مرگی سخت، سبب شد که خداوند گناهان بشر را ببخشد و از عذاب نوع انسان چشم پوشی کند. در باب این آموزه نظریات گوناگونی ارائه شده است که مهمترین آنها عبارتند از: «نظریه غرامت»، «نظریه نمونه اخلاقی» و «نظریه جبران». این مقاله می‌کوشد ضمن معرفی این نظریه‌ها، به چالش‌های بر سر راه هر یک از آنها و نیز پاسخ‌های به این چالش‌ها بپردازد. در این راستا، پاسخ‌های توماس آکویناس، فیلیپ کوبین و ریچارد سویین‌برن را بررسی می‌کند. نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد که اصل آموزه فدیه منطقی‌اً قابل دفاع نیست و هر یک از راهکارها برای برون رفت از چالش‌ها، خود موجب بروز چالش‌ها و تعارضات جدیدی می‌شود. در عین حال، می‌توان گفت دیدگاه سویین‌برن از بقیه دیدگاه‌های موجود کم چالش‌تر است؛ هرچند این دیدگاه نیز پرسش‌های مهمی را بی پاسخ می‌گذارد.

واژه‌های کلیدی

فدیه، گناه، نظریه غرامت، نظریه نمونه اخلاقی، نظریه جبران.

مقدمه

شده توسط متکلمان مسیحی برای برون رفت از این چالش‌ها را واکايم. بدین منظور، ابتدا بستر تاریخی و کلامی آموزه فدییه؛ یعنی گناه اولیه را معرفی می‌کنیم و نسبت آموزه فدییه را با آموزه‌های دیگر مسیحیت بررسی می‌کنیم و پس از آن مهمترین قرائت‌های موجود از این آموزه را بیان می‌کنیم. آن‌گاه مشکلات فلسفی و کلامی هر یک از این قرائت‌ها را بررسی کرده، راه حل‌های چهار متفکر مسیحی؛ یعنی آنسلم، آکویناس، فیلیپ کوبین و ریچارد سویین‌برن را در جهت حل این مشکلات ارزیابی می‌کنیم. در انتهای مقاله مشخص می‌شود که راه حل‌های این چهار شخصیت برجسته کلام مسیحی نیز با چالش‌های جدی روبه روست و این امر بازسازی منطقی آموزه فدییه را در هر کدام از این نظریات بسیار دشوار، و بلکه غیر ممکن می‌سازد.

۱- گناه اولیه؛ بستر تاریخی - کلامی آموزه فدییه

چنانکه اشاره شد، آموزه گناه اولیه از اساسی‌ترین آموزه‌های کلام مسیحی است که مهمترین مستندات آن در سفر آفرینش و نامه پولس به رومیان قابل مشاهده و پی‌گیری است. در باب سوم از سفر آفرینش، به نافرمانی آدم (ع) از خداوند و مجازات این نافرمانی اشاره شده و در نامه پولس به رومیان، از تبعات این گناه برای نوع بشر و عذاب و محنتی که به واسطه این گناه گریبانگیر همه نسل‌های بشر می‌شود، سخن گفته شده است. در این نامه، پولس با تقابلی که میان آدم (ع) و مسیح (ع) برقرار می‌کند، مسیح (ع) را به عنوان تنها ناجی نوع بشر معرفی می‌کند که توانست با تحمل مصائب فراوان و تجربه مرگی بسیار سخت، انسان را از تبعات گناه اولیه آدم

یکی از آموزه‌های مهم مسیحیت، آموزه «گناه اولیه» است که بر طبق آن همه انسان‌ها به دلیل نافرمانی آدم (ع) از خداوند و به گناه آلوده شدن او، با ماهیتی گناه آلود به دنیا می‌آیند. این ماهیت گناه آلود باعث همه گناهان انسان در طول زندگی اوست؛ بنابراین، مرگ و عذابی که ما انسان‌ها به آن گرفتاریم، معلول گناه اولیه آدم (ع) است. اما «خداوند از طریق عیسی مسیح، خدای پسر، تصمیم گرفت انسان را از این وضعیت گناه آلود نجات دهد. پس مسیح برادر شد تا کفاره این گناه باشد» (توکلی، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

بنابراین، به تبع آموزه گناه اولیه، آموزه جدیدی به نام «آموزه فدییه» شکل می‌گیرد که بر اساس آن مسیح (ع) با تحمل رنج‌های فراوان و مرگی سخت، توان گناهان بشر را به خداوند پرداخت می‌کند و انسان را از عذاب ابدی که به دلیل گناه اولیه مستحق آن است، رهایی می‌بخشد. به عبارت دیگر، از لحاظ عقلی جایز نیست که انسان تا ابد درگیر عذاب باشد و به هیچ طریقی نتواند خود را از آن رهایی بخشد، زیرا این امر با مهربانی و عطوفت خداوند منافات دارد. به این دلیل کلامی و بر مبنای آیات متعدد کتاب مقدس (یوحنا: ۱۰، ۱۵؛ افسسیان: ۱، ۷؛ متی: ۱، ۲۱؛ اشعیا: ۵۳، ۳؛ مرقس ۱۰، ۴۵ و عبرانیان ۹، ۲۶، ۹، ۲۲، ۱۰، ۱۰ و ...) آموزه فدییه به جهان مسیحیت وارد شد و با وجود اختلافات سه فرقه اصلی مسیحیت (به خصوص فرقه‌های کاتولیک و پروتستان)، مورد قبول تمامی این فرق قرار گرفت (توفیقی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

در این نوشتار می‌کوشیم که آموزه فدییه را به عنوان یکی از آموزه‌های مهم مسیحیت بررسی کنیم و چالش‌های موجود بر سر راه آن، و راه حل‌های ارائه

البته، بنابر نظر عده‌ای، ریشه تاریخی آموزه فدیه به اعتقادی که یهودیان به اعطای قربانی برای خداوند دارند، باز می‌گردد. عمل قربانی نزد یهود به معنای آن بود که قربانی میان خدا و قوم بنی‌اسرائیل نوعی اتحاد پدید می‌آورد. مسیحیت نیز تحت تأثیر چنین آموزه‌ای، مسیح (ع) را قربانی عظیم و همیشگی می‌پندارد که برای آشتی دادن ملت مسیح (ع) با خداوند به او ارزانی شد (توفیقی، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

۲- نسبت آموزه فدیه با آموزه‌های دیگر مسیحیت

علاوه بر آموزه گناه اولیه، آموزه فدیه ارتباط تنگاتنگی با دیگر آموزه‌های مهم مسیحیت دارد که به طور خلاصه به اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۲- حلول^۱: مطابق برخی از آیات کتاب مقدس (مانند بحرانیان: ۱۰ و ۶) به دلیل سنگینی بار گناه انسان، پرداخت فدیه این گناهان به خداوند در توان هیچ بشری نبود و اگر خداوند در این میدان وارد نمی‌شد، نوع انسان تا ابد در عذاب گناهان خود گرفتار بود، اما خداوند به دلیل مهربانی و محبت بر بندگان، تصمیم گرفت که خود توان این گناه را بپردازد. به همین علت، در قالب یک انسان (مسیح) حلول کرد و بر زمین آمد تا توان گناهان نوع بشر را خود جبران کند و فدیه آن را پرداخت نماید. چنانکه در این تعابیر مشاهده می‌شود، آموزه «حلول» به تبع آموزه فدیه و به عنوان مکمل آن در کلام مسیحیت وارد شده و این امر در شورای نیقیه (۳۲۵م) به تصویب مسیحیت رسمی رسیده است.

۲-۲- تثلیث: آموزه تثلیث نیز به اندازه مسأله حلول به آموزه فدیه مرتبط است، زیرا طبق مصوبه

(ع) رهایی بخشد و او را دوباره به آغوش الهی بازگرداند:

«وقتی حضرت آدم گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده ساخت... یک گناه باعث شد که عده بسیاری به مرگ محکوم گردند؛ در حالی که مسیح گناهان بسیاری را به رایگان پاک می‌کند... آدم باعث شد که عده زیادی گناهکار شوند، اما مسیح باعث شد که خداوند عده بسیاری را بی‌گناه به حساب آورد، زیرا از خدا اطاعت کرد و بر روی صلیب کشته شد» (رومیان: ۵. ۲۰-۱۲).

با مطرح شدن این نظریه، که ظاهراً نخستین بار توسط آگوستین به صورتی منقح ارائه شده است، نظریه دیگری رشد و گسترش یافت که به نحوی نجات انسان از این وضعیت اسفبار را مطمح نظر قرار می‌دهد. این نظریه، که با عنوان نظریه «فدیه» شناخته شده است، با تکیه بر آیات کتاب مقدس، تنها راه رهایی از رنج و عذاب ناشی از گناه انسان- که خود معلول گناه اولیه است- را بهره‌مندی از فداکاری و سختی‌هایی می‌داند که مسیح (ع) در مسیر نجات نوع انسان متحمل شد. به دیگر سخن، خون مسیح (ع) فدیه‌ای بود که خداوند آن را پذیرفت تا انسان را از عذاب گناهانی که دامگیر او شده‌اند، بیرون آورد. زیرا پس از گناه اولیه، گناه در ذات انسان استقرار یافته، هیچ انسانی نمی‌تواند با تکیه بر اعمال خویش از شر عقوبت این گناهان رهایی یابد. حتی بر مبنای نظریه گناه اولیه، نوزادانی که پا به دنیا می‌گذارند نیز این بار گناه را در ماهیت خود حمل می‌کنند. پس رنج و مرگ مسیح (ع) به عنوان فدیه‌ای به خداوند، برای این رهایی لازم و ضروری است.

اولیه) نمی‌توان او را حتی پس از غسل تعمید بدون گناه تصور کرد. بنابراین، هنوز انسان نیازمند کمک خداوند برای رهایی از عذاب است و این کمک همان بهایی است که خدای پسر (مسیح) با تحمل مصائب و مرگی سخت به خدای پدر پرداخت کرده است. در عین حال، بنابر نظر برخی (مانند آکویناس) کسانی می‌توانند از این کمک استفاده کنند که از بستر اولیه نجات؛ یعنی غسل تعمید بهره‌مند باشند (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۴۷۱).

۳- قرائت‌های گوناگون از آموزه فدیة

می‌توان برای بیان تعریفی ابتدایی و عمومی از فدیة، بیان توماس هیل را به کار گرفت: «فدیة به معنای به‌دست آوردن مجدد یک چیز به‌واسطه پرداخت بهای آن است، اما در کتاب مقدس فدیة به معنای پرداخت بهای رهایی ما از مجازات گناه است که توسط فدا کردن یا گذاردن قربانی میسر می‌شود. بهایی که برای رهایی ما پرداخت شد خون مسیح بود» (Hale, 1997: 5).

مسیح با تحمل رنج‌ها و قبول سخت‌ترین نوع مرگ، گناهان بشر را زدود و بهشت سعادت را پیش روی او قرار داد تا انسان از عذاب گناه رها شود و حیاتی زیبا و سرشار از محبت را تا ابد تجربه کند. مسیحیت سنتی بیان می‌کند که گناه، مخلوق را از خدا جدا می‌کند، اما آشتی و اتصال خدا با مخلوق به‌وسیله زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح امکان‌پذیر می‌شود. بواسطه رنج‌هایی که مسیح متحمل شد، وجود انسان قابلیت دوستی با خداوند را پیدا کرد و توانست از عذاب دوزخ رهایی یابد. پس آموزه فدیة، نظریه‌ای است درباره اینکه چگونه زندگی، مرگ و

شورای کالسدون (۴۵۱م)، خدا نامیدن عیسی (ع) به عنوان «خدای پسر» از مسأله حلول خداوند در عیسی و پرداخت فدیة او به «خدای پدر» نشأت گرفته است. آیات متعددی از کتاب مقدس نیز بر این مسأله صراحت دارند، مانند:

«مسیح خدا را با بشریت آشتی نمی‌داد، بلکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد. مسیح به عنوان فدیة، قربانی به خداوند عرضه نمی‌دارد، بلکه پسر جان خویش را به پدر تقدیم می‌دارد به آن قصد که تطهیری برای گناهان باشد» (بحرانیان: ۶، ۱۰).

به دیگر سخن، مطابق مستندات کلامی مسیحیت، اگر مسأله پرداخت فدیة به خداوند به دلیل گناه اولیه، و به تبع آن گناهان دیگر بشر مطرح نبود، حلول خداوند در قالب عیسی (ع) انجام نمی‌پذیرفت و آموزه تثلیث نیز شکل نمی‌گرفت.

۳-۲- غسل تعمید: غسل تعمید به عنوان یکی از مناسک مهم مسیحی ارتباط مستقیمی با آموزه گناه اولیه دارد. چنانکه اشاره شد، مطابق این آموزه نوزادان با بار گناهی که از آدم (ع) به ارث برده‌اند، پا به این دنیا می‌گذارند و حتی نمی‌توان در بدو تولد نیز آن‌ها را مبرا از گناه دانست. بنابراین، برای زدوده شدن این گناه موروثی از نوزادان (یا افراد تازه وارد به دین مسیح)، طفل غسل تعمید داده می‌شود و اگر از آن پس اسیر امیال و شهوات نشود، می‌تواند به نجات امیدوار باشد (توکلی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). بنابراین مطابق آموزه‌های دین مسیح، انجام غسل تعمید فقط می‌تواند به عنوان بستر ساز نجات و رهایی از عذاب گناهان باشد و نجات نهایی و قطعی را تضمین نمی‌کند. به دلیل استقرار گناه در ذات انسان (تحت تأثیر گناه

خداوند برای بازگشت روح ما به آغوش الهی باید به شیطان می‌پرداخت، پرداخت کرده است (Murray, 2008).

۲-۳- نظریه نمونه اخلاقی^۲

این نظریه ابتدا توسط پیتر آبلارد^۳ مطرح و بنای آن بر اصلاح اخلاقی شخص گنهکار گذاشته شد؛ به این نحو که اصلاح و تکامل اخلاقی برای مخلوقات به طور کامل امکان‌پذیر نیست، مگر با داشتن یک الگوی کامل اخلاقی که همان مسیح است. مسیح به صورت یک انسان حلول کرد تا یک الگوی کامل اخلاقی باشد و به تبع آن، شرایط لازم برای اصلاح اخلاقی را فراهم آورد؛ اصلاحی که برای برقراری یک رابطه‌ای دوستانه بین مخلوق و خالق لازم است (ibid). لذا نوع بشر می‌تواند با مشاهده تحمل مصائب توسط مسیح (ع) و فداکاری‌های او، به این الگو اقتدا کند و با امداد از او توانایی طی مسیر کمال را به دست آورد. بنابراین، در این نظریه، آموزه فدیة به عنوان «جبران گناه بشر توسط مسیح (ع)» نگریسته نمی‌شود، بلکه به عنوان راهکاری در نظر گرفته می‌شود که توسط آن بشر می‌تواند خود را از شقاوت به سعادت و از نقص به کمال برساند و سجایای اخلاقی را کسب نماید. در نظریه نمونه اخلاقی، انسان با الگوگیری از زندگی و مرگ مسیح (ع) قدرت رویارویی و فائق آمدن بر گناه را در خود تقویت می‌کند و با این فائق آمدن بر وسوسه‌ها و گناهان، خود را از عذاب محفوظ می‌دارد. بنابراین، این نظریه مصائب مسیح (ع) را به صورتی غیر مستقیم موجب دوری از گناه یا فائق آمدن بر

رستاخیز مسیح این نجات را برای بشر فراهم می‌آورد.

اما با اینکه متکلمان مسیحی در اصل آموزه فدیة متفق‌القول هستند، در چگونگی و ساختار آن اختلافاتی دارند و از این آموزه قرائت‌های مختلفی ارائه می‌دهند که در ادامه به برخی از این نظریه‌ها اشاره می‌شود:

۱-۳- نظریه غرامت یا تاوان^۱

این نظریه که از قدیمیترین نظریات درباره فدیة است و به وسیله نخستین آباء کلیسا، مانند اوریگن، طراحی شده، بیان می‌کند که گناه انسان، قدرت تصرف روح او را به شیطان عطا می‌کند. بنابراین و برپایه‌ی یک دیدگاه اسطوره‌ای، خدا و شیطان برای تصرف روح بشر در رقابت‌اند و طبق قانون این رقابت، هر انسانی که ننگ گناه را برای خود بخرد، باید برای همیشه در زندان دوزخ، که شیطان زندانبان اوست، محبوس باشد.

پس با وجود آنکه خداوند به ما عشق می‌ورزد و می‌خواهد که ما در آسمان‌ها با او زندگی عاشقانه و لذت بخشی داشته باشیم، این حقیقت غم‌انگیز در کار است که ما به خاطر گناهانمان به سرنوشتی متفاوت با این زندگی آسمانی دچار خواهیم شد. همچنین از شأن خداوند به دور است که با مکر، قوانین رقابت بنا شیطان را نقض کند و ما را از چنگ او رهایی بخشد، اما به هیچ عنوان نامناسب نیست که خداوند تاوان آزادی ما را به شیطان بپردازد و آن غرامت، همان مرگ مسیح است. پس این‌جا، جایی است که مسیح وارد صحنه می‌شود. یعنی مسیح با یک زندگی پاک و مرگی شبیه مرگ گنهکاران، همه‌ی آنچه را که

2. Moral Exemplar Theory
3. Peter Abelard

1. Ransom Theory

ابعاد نامتناهی می‌یابد و ما انسان‌های محدود و متناهی قادر به برطرف کردن آن نیستیم. با این همه آلودگی و انحراف قطعاً انسان دچار عذابی ابدی بود، اما خداوند بخشاینده و مهربان که مخلوقات خود را عاشقانه دوست می‌دارد، به این عقوبت سخت راضی نبود. تنها راه ممکن این بود که خداوند خود این دین را ادا کند و او این کار را از طریق رنج و مرگ مسیح انجام داد (Neelands, 2005: 80).

از طرفی، مسیح دارای جایگاه خاصی نزد خداوند است. او تنها کسی است که همه حق فرمانبرداری از خداوند را به طور کامل ادا کرده است. بنابراین، او مستحق هیچ مجازاتی نبود. او حتی مستحق مرگ نیز نبود، اما مرگ را برای اثبات اطاعت خود از خداوند پذیرا شد. با این کار او چیزی به خداوند پرداخت که بیش از خواسته خداوند بود. بنا به نظر آنسلم به همان میزان که عدم مجازات ما برای خداوند شایسته نیست، به همان اندازه بر خداوند سزاوار نیست که مسیح را، با این فداکاری و فرمانبرداری، بدون پاداش بگذارد (Murray, 2008).

مسیح، به عنوان خدای تجسم یافته، می‌توانست هر چیزی را به عنوان پاداش طلب کند، اما چه چیزی می‌توانست پاداش نیکی برای مسیح باشد؟ هیچ چیز! هیچ چیز شایسته و درخور مسیح نبود. اما به نظر آنسلم پاداش مسیح به خواسته خودش، توانست به عنوان ادای بدهی دوستانش به خداوند لحاظ شود و عدم پذیرش این انتقال پاداش از مسیح به دیگران، از شأن خداوند دور بود.

بدهی بشر به خداوند توسط مسیح جبران شد و مجازات منتفی گردید. به عبارت دیگر، خداوند از عرش اعلائی خود نزول کرد و در هیأت مسیح تجلی

و سوسه‌های شیطان معرفی می‌کند، اما اینکه بشر از این فرصت که مسیح (ع) در اختیار او قرار داده است، به نحو احسن استفاده می‌کند یا نه، مسأله‌ای است که به همت و اراده بشر وابسته است.

۳-۳- نظریه جبران^۱

بر اساس این نظریه که آن را منسوب به آنسلم^۲ می‌دانند، گناه انسان اهانتی بزرگ به ساحت خداوند است؛ آن قدر بزرگ که همه رشته‌های الفت و محبت میان خداوند و بنده‌اش پاره می‌شود و بخشایش او ناممکن می‌گردد، مگر آن که به نحوی اهانتی که به خداوند شده است، جبران شود.

نظریه آنسلم که به طور خاص آن را زدودن بدهی^۳ نیز نامیده‌اند، بیان می‌کند که گناهان ما به نوعی ما را به خدا وامدار می‌کنند. خداوند به عنوان خالق ما حق دارد که از ما اطاعت و فرمانبرداری طلب کند. بنابراین، با انجام گناه، ما آنچه را که حق خداوند است (فرمانبرداری) از او دریغ می‌کنیم و تا زمانی که آنچه از آن اوست، به او (خدا) بازنگردانیم، باید عذاب و مجازات شویم. در واقع، در نظریه آنسلم نه تنها خداوند حق دارد ما را مجازات کند، بلکه مجازات ما بر او لازم است. مادامی که ما وظیفه خود را در قبال خداوند انجام نمی‌دهیم، به او توهین کرده‌ایم و این توهین سخت‌ترین چیز در پیشگاه الهی است (Neelands, 2005: 83). همچنین هیچ یک از ما نمی‌تواند دینی را که به علت گناهانمان داریم، ادا کند. هیچ یک از افراد آدمیان نمی‌تواند زبانی را که از گناه آدم متوجه کل بشریت شده، جبران نماید. زیرا خداوند نامتناهی است و هر اهانتی به ساحت الهی

1. Satisfaction Theory
2. Anselm
3. Debt Cancellation

سخن، از گزاره الف نتیجه می‌شود: «تحت برخی شرایط (گناه انسان) خداوند مالک روح انسان نیست» و از این گزاره نیز نتیجه می‌شود: «چنین نیست که خداوند مالک حقیقی همه چیز باشد» که این گزاره با گزاره پیش‌فرض تناقض منطقی دارد و گزاره کاذبی است. لذا بنابر قاعده رفع تالی، با کاذب بودن نتیجه گزاره الف، خود گزاره الف نیز کاذب خواهد بود و با کاذب بودن گزاره الف به عنوان یکی از مقدمات استدلال، کل استدلال اعتبار خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند مبین مناسبی برای آموزه فدیة قلمداد شود.

۲-۴- در نظریه نمونه اخلاقی و طرح آبلارد، جایی برای غرامت یا تاوان گناه لحاظ نشده است و رنج و مرگ مسیح صرفاً به صورتی غیر مستقیم، باعث دوری انسان از گناه و برقراری دوستی او با خداوند می‌شود. به دیگر سخن، این نظریه، نظریه‌ای در مورد «زدوده شدن گناه» نیست، بلکه نظریه‌ای درباره «پیشگیری از گناه» است. در صورتی که بر طبق نص کتاب مقدس، خصوصاً نامه پولس به رومیان، مرگ مسیح (ع) صراحتاً به عنوان فدیة مستقیم گناهان بشر و غرامتی برای زدوده شدن گناهان معرفی می‌شود. بنابراین، برای نقد این نظریه اگر مبنای کار، پذیرش نص کتاب مقدس و تصدیق ظاهر آیاتی باشد که مصائب مسیح را صراحتاً به عنوان فدیة‌ای به خداوند معرفی می‌کنند، نظریه نمونه اخلاقی نمی‌تواند توجیه‌کننده و مفسر آیات مربوط به فدیة باشد. به عبارت دیگر، این نظریه به امری می‌پردازد و آیات کتاب مقدس به امری دیگر و برقراری تناظر میان این دو، امری است که ظاهراً با تکلف غیر موجهی همراه است. برای مثال، در آیاتی

یافت؛ در شاکله انسانی که تمام رنج‌ها را بر خود خرید تا فدیة‌ای برای گناهان انسان‌های دیگر شود.

۴- نقدی بر قرائت‌های گوناگون از فدیة

۱-۴- هرچند نظریه غرامت از نظر تاریخی حائز اهمیت است، از سوی اندیشمندان و متکلمان مسیحی در قرون وسطی و پس از آن مردود اعلام شده است. به سختی می‌توان رقابت خدا و شیطان بر سر تصرف روح انسان را یک نظریه جدی تلقی کرد، زیرا این نظریه با آیاتی از کتاب مقدس که قدرت خداوند را یگانه قدرت هستی و او را مالک همه چیز می‌داند، سازگاری منطقی ندارد. برای مشخص شدن ایراد منطقی این نظریه می‌توان آن را به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

الف. اگر انسان گناه کند شیطان روح او را تصرف می‌کند.

ب. اگر شیطان روح انسان را تصرف کند خداوند برای رهایی روح انسان از تصرف شیطان، به شیطان غرامت «مرگ مسیح» را پرداخت می‌کند.

پ. (نتیجه): اگر انسان گناه کند، خداوند برای رهایی او از تصرف شیطان، به شیطان غرامت «مرگ مسیح» را پرداخت می‌کند.

چنانکه مشاهده می‌شود، استدلال فوق نوعی قیاس شرطی است که از لحاظ صورت کاملاً صحیح است. اما از لحاظ محتوا می‌توان گزاره شرطی الف، و به تبع آن گزاره ب را تردید کرد. زیرا اگر گزاره «خداوند مالک مطلق همه چیز است» را به عنوان یک پیش‌فرض در کلام مسیحی بپذیریم، تصرف یا مالکیت روح انسان توسط شیطان امری محال است (مگر به صورت اعتباری و با اذن خداوند). به دیگر

فدیه شامل گناهان محتمل الوقوع و اختیاری می‌شود، بلکه گناهان غیر اختیاری و حتی گناهان پیش از تولد هر فرد که به صورتی موروثی به او رسیده است (مانند گناه اولیه) را نیز شامل می‌شود. بنابراین، نظریه الگوی اخلاقی با نص کتاب مقدس چالشی جدی پیدا می‌کند و نمی‌تواند به عنوان نظریه‌ای قابل قبول برای مسیحیت رسمی لحاظ شود.

۳-۴- نظریه آنسلم و نظریات مشابه آن، مانند نظریه جایگزینی مجازات^۱، که توسط جان کالوین^۲ مطرح شده است، با وجود مقبولیت بیشتر در بین مسیحیان، دارای مشکلات فراوانی هستند. برای بررسی چالش‌های این نظریه، صورت بندی آن را به شکل خلاصه زیر ترتیب می‌دهیم:

الف. اگر انسان به خداوند حق فرمانبرداری او را بدهکار است (به دلیل گناهان)، ضرورتاً عذاب می‌بیند.

ب. خداوند با رنج و مرگ مسیح، خود بدهی انسان را پرداخت می‌کند (یعنی چنین نیست که انسان به خداوند بدهکار است).

پ. (نتیجه). چنین نیست که ضرورتاً انسان عذاب ببیند.

با توجه به این صورت بندی، مشخص می‌شود که نظریه آنسلم دچار مغالطه رفع مقدم شده و از لحاظ صوری خدشه‌دار است، زیرا زمانی که مقدم گزاره الف، توسط گزاره ب، نقض می‌شود، دلیلی وجود ندارد که تالی آن نیز نقض شود و هنوز امکان این وجود دارد که انسان ضرورتاً مستحق عذاب باشد. از طرفی، اگر بپذیریم که در گزاره الف، منظور از

نظیر «او گناهان ما را بر خویشتن حمل خواهد نمود» (اشعیا: ۵۳،۳) یا «مسیح باعث شد که خداوند عده بسیاری را بیگناه به حساب آورد، زیرا از خدا اطاعت کرد و بر روی صلیب کشته شد» (رومیان: ۵. ۲۰). ظاهر آیات به صراحت مرگ مسیح (ع) را باعث از بین رفتن گناهان نوع بشر لحاظ می‌کنند و نمی‌توان این‌گونه آیات را به ارتقای اخلاقی پیروان مسیح (ع) یا الگو گرفتن از مشقّات او ارجاع داد.

اما اگر معیار قرار دادن ظاهر آیات برای نتیجه‌گیری‌های کلامی را امری ناصواب بدانیم و به متون مقدس با دیدگاهی تأویل‌گرایانه بنگریم، می‌توان همه آیاتی را که در آن‌ها رنج و مرگ مسیح به عنوان «شوینده گناهان بشر» معرفی می‌شود، به الگو بودن مسیح (ع) و تأثیر او در اجتناب از گناه تأویل کرد. بدین ترتیب، رویکرد تأویلی از لحاظ عقلی با چالشی جدی روبه‌رو نیست، زیرا معرفی الگویی مناسب برای اصلاح اخلاقی امت، امری پذیرفته شده و بلکه لازمه هر دین الهی است، اما از این لحاظ که آموزه‌های دینی باید مستند به نص متون مقدس آن دین خاص باشد (نه صرفاً به تأویل متون)، نمی‌توان این دیدگاه را به عنوان یک نظریه قابل قبول در کلام مسیحی درباره فدیه قلمداد کرد.

از طرفی، با پذیرش نظریه الگوی اخلاقی، تنها می‌توان گناهانی را مشمول فدیه دانست که «احتمالاً» در آینده (نسبت به هر فرد مشخص) رخ می‌دهند یا به عبارت دیگر، «امکان وقوع» دارند و در عین حال در صورت وقوع، «اختیاری» رخ دهند، زیرا از فحوای این نظریه چنین برمی‌آید که انسان با مشاهده فداکاری مسیح به صورتی «مختارانه» از ارتکاب گناه سر باز می‌زند. اما مطابق نص کتاب مقدس نه تنها

1. The Penal Substitution Theory

2. John Calvin

نتوانسته‌اند چالش‌های فراوان و عمیق آن را به کلی برطرف سازند.

۵- حوزه شمول فدیة

در هر قرائتی از آموزه فدیة، می‌توان دو شاخه عمده را ردیابی کرد که بر اساس «کمیت» افراد بهره‌مند از فداکاری مسیح، به وجود آمده‌اند. برخی معتقدند که فقط دوستان و پیروان مسیح با رنج و مرگ او نجات می‌یابند و برخی دیگر معتقدند مرگ مسیح سبب زودده شدن گناهان همه بشریت است (Elwell, 1996: 57-65).

۱-۵- فدیة محدود یا جزئی^۱

طرفداران این قسم از فدیة بیان می‌کنند که تعداد محدودی از انسان‌ها از فدیة مسیح بهره‌مند می‌شوند و در این راستا، به آیاتی از کتاب مقدس استناد می‌کنند که در آن‌ها از کلماتی مانند «پیروان مسیح» یا «مردم او» یا «انتخاب شدگان» درباره بهره‌مندی از فدیة استفاده شده است، مانند:

«عیسی مانند شبانی است، که گوسفندان خود را می‌شناسد و دوست می‌دارد و حاضر است جان خود را در راه آنان فدا سازد» (یوحنا: ۱۰، ۱۵).

«عیسی نجات دهنده است، زیرا که قوم خود را از گناهانشان می‌رهاند» (متی: ۱ و ۲۱).

این گروه معتقدند که اگر مرگ مسیح، همه انسان‌ها را از عذاب گناهانشان رهایی بخشد، آیاتی از انجیل که فقط پیروان مسیح را نجات‌یافتگان می‌نامند، معطل باقی می‌مانند. طرفداران فدیة محدود در پاسخ به این پرسش که چرا برخی از آیات فدیة مسیح را برای همه عالم مطرح می‌کنند، «عالم» را با بیانی

عذاب، فقط نوعی از عذاب است که با برطرف شدن بدهی انسان به خدا آن عذاب نیز برطرف می‌شود، هرچند مغالطه موجود منتفی می‌گردد، بازهم گزاره الف، از لحاظ محتوا خدشه دار است. اشکال محتوایی گزاره الف، به وجه «ضرورت» عذاب دیدن انسان بدهکار باز می‌گردد (آنسلم بر این ضرورت تأکید دارد)، زیرا با در نظر گرفتن این پیش‌فرض که «اگر خداوند قادر مطلق و خیر محض است، ممکن است از حق خود بدون پرداخت بدهی نیز چشم پوشی کند»، ضرورت عذاب گناه برای انسان؛ حتی بدون پرداخت بدهی او به خداوند منتفی شده، فقط می‌توان «امکان» وقوع این عذاب را صادق دانست. به دیگر سخن، باید میان «ضرورت استحقاق عذاب» و «ضرورت وقوع عذاب» تفاوت قائل شد. انسان با نافرمانی از خداوند ضرورتاً مستحق عذاب است، اما این مطلب به آن معنا نیست که ضرورتاً عذاب برای او وقوع یابد، بلکه ممکن است در عین اینکه انسان مستحق عذاب است، خداوند بدون دریافت حق خود از عذاب او چشم پوشی کند.

همچنین، اگر به قول آنسلم، مسیح خدای تجسم یافته است، چه معنا دارد خدایی که قادر مطلق و خیر محض است، برای گرفتن حق خود و زدودن اهانت به ساحت مقدسش، خود (و یا حداقل جلوه تجسم یافته خود) را مجازات کند و به سخت‌ترین مرگ‌ها دچار سازد؟

به هر حال، با وجود چالش‌های موجود در نظریه جبران، این نظریه از نظریه‌های «گرامت» و «الگوی اخلاقی» مقبولیت بیشتری یافته و متفکران معاصر مسیحی مانند سویین برن، هر چه بیشتر شبهات و ایرادهای این نظریه‌ها را زودده‌اند، اما هنوز

تأویلی به «عالم انتخاب شده» بر گردانند. به این معنا که منظور آیه، عالم انتخاب شده‌ای است که همان عالم مسیحیت راستین است.

اما چالش پیش‌روی طرفداران فدیة محدود یا جزئی از این قرار است که اگر فقط پیروان و دوستداران مسیح می‌توانند از مرگ او در جهت آمرزیده‌شدن استفاده کنند، به لطف و عدالت خداوند خدشه وارد می‌شود. زیرا بسیاری از انسان‌ها مسیح را نشناخته و بسیاری مجال ابراز ایمان به او را نیافته‌اند و عذاب ایشان با خیر و حکمت الهی منافات دارد. همچنین، هر چند گناهان بشر، چه کوچک و چه بزرگ، اهانتی به ساحت قدس و بی‌کران الهی است، اما از سویی دیگر، بخشایش و رحمت الهی نیز بیکران و نامحدود است. پس چگونه می‌شود گناه عده‌ای را نیامرزد و ایشان را به عذاب ابدی سخت مبتلا گرداند و حال آن‌که مهر او بی‌حد است.

۲-۵ - فدیة عام^۱

طرفداران فدیة عام بیان می‌کنند که همه انسان‌ها از مرگ مسیح برای بخشایش و زدوده شدن گناهان بهره‌مند می‌شوند؛ حتی شأن والای مسیح و عظمت مرگ او چنان بود که مرگش نه تنها برای آمرزش گناهان کفایت می‌کرد، بلکه بسیار فراتر از دین بشر به خداوند بود و به قول امبرسیوس، همه آدمیان گرفتار گناه بودند و او گناهان بشر را زدود. این دسته نیز به آیاتی از کتاب مقدس استناد می‌کنند، مانند آن‌که پولس رسول می‌گوید:

«همه ما در وی (مسیح) به سبب خون او فدیة یافتیم» (افسیسیان: ۱و۷)

و اشعیای نبی در باب پنجاه و سوم از کتاب نبوت خود به‌طور کامل زندگی و کار نجات‌دهنده آتی؛ یعنی مسیح را توصیف کرده‌است:

«به سبب گناهان ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید... خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد و او گناهان ما را بر خویشتن حمل خواهد نمود» (اشعیای: ۵۳ و ۳).

و مانند بسیاری دیگر از آیات کتاب مقدس که مرگ مسیح را فدیة یا کفاره همه افراد دانسته‌اند (مرقس ۱۰ و ۴۵ و عبرانیان ۹ و ۲۶، ۹ و ۲۲، ۱۰ و ۱۰). پیروان فدیة عام در جواب آیاتی که فدیة را فقط برای پیروان مسیح می‌دانند، چنین پاسخ می‌دهند که پیروان مسیح از فدیة بهره‌مندند، اما از آیات فدیة بر نمی‌آید که بهره مرگ مسیح منحصر به این گروه باشد. یعنی جنبه انحصاری مسأله را بدون دلیل موجه می‌دانند. اما دیدگاه این گروه نیز با چالش‌هایی روبروست. برای مثال، می‌توان از پیروان این دیدگاه سوال کرد اگر رنج مسیح برای آمرزش همه گناهان بشر کافی بوده‌است (و حتی بیشتر از آن) و اگر مرگ دردناکش چنان شفقتی را بر می‌انگیزد که عذاب بشر در آن مضمحل می‌گردد، چرا خداوند برای انسان‌ها عذاب اخروی در نظر گرفته است و ایشان را برای گناهانشان بازخواست می‌کند و چرا باید کسی به سبب گناهانش رنج ببرد؟ به عبارت دیگر، ظاهراً مسأله فدیة عام و اعتقاد به دوزخ و عذاب اخروی (یا حتی رنج‌های معمولی در زندگی) تناقض منطقی دارند و با هم جمع نمی‌شوند.

البته، باید توجه داشت که هنوز هیچ‌یک از این دو دسته پیروزی قطعی را در این زمینه به دست نیاورده است و این‌که آیا رنج مسیح همه انسان‌ها را از عذاب

آکویناس این مسأله را مطرح می‌کند که گرچه رنج مسیح تاوان همه گناهان بشر (و بلکه بیش از آن) است، تا انسان نخواهد از این فرصت استفاده کند و خود را در مسیر رستگاری قرار ندهد، گناهان او زوده نخواهد شد. بشر باید از این قابلیت که مسیح با رنج خویش آن را برای او آماده کرده، استفاده کند. همانند چراغ‌هایی که قابلیت روشن شدن دارند، اما تا به منبع انرژی وصل نشوند روشن نمی‌شوند، بشر نیز تا خود را (از طریق شعائر مسیحی) به مسیح نزدیک نگرداند و از این منبع بخشایش استفاده نکند آمرزیده نخواهد شد و عذاب برای او وقوع می‌یابد (stump, 1988: 133).

از جمله شعائری که آکویناس برای استفاده از این فرصت مطرح می‌کند انجام غسل تعمید است. وی معتقد است با انجام غسل تعمید شرایط استفاده از این فرصت (فدیه مسیح) فراهم می‌شود و این همانند وصل شدن به منبع و تحقق آمرزش و دریافت نتایج سختی‌ها و آلام مسیح است و فقط کسانی که از طریق غسل تعمید از فدیه مسیح بهره‌مندند، می‌توانند کفاره گناه جبری را بپردازند و الا از درک محضر خدا محروم‌اند (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۴۷۱).

۲-۶- نظریه کویین

فیلیپ کویین که از متکلمان بزرگ مسیحی در عصر حاضر است، با دیدگاهی فرهنگی و جامعه‌شناختی که لزوماً زمانمند و مکانمند است، تلقی گذشتگان را از آموزه فدیه مناسب همان شرایط فرهنگی و اجتماعی می‌داند که البته بهره‌ای از واقعیت هم دارد، اما معتقد است با بازخوانی این آموزه مطابق شرایط فرهنگی و اجتماعی امروز، آن هم عمدتاً در جوامع مسیحی غربی، قطعاً آن تلقی مورد قبول

رهایی می‌دهد یا فقط پیروان مسیح را، محل اختلاف است. صرف‌نظر از درستی یا نادرستی هر یک از این دیدگاه‌ها، برخی از متفکران مسیحی بر آن شده‌اند که با طراحی دکترین فدیه، چالش‌های هر دو دیدگاه (و به تبع آن چالش‌های قرائت‌های مختلف فدیه) را یکجا پاسخ گفته، بیانی جامع و متعادل از فدیه را بدون شبهات پیشین و فراتر از محدودیت‌های این نظریه‌ها عرضه دارند، هرچند در این راه موفقیت چندانی به دست نیاورده‌اند. برای تحقیق در این مسأله و پاسخ به شبهات یاد شده، نظر سه تن از متکلمان مسیحی؛ یعنی توماس آکویناس، فیلیپ کویین و ریچارد سویین برن را بررسی می‌کنیم.

۶- نظریات مهم درباره آموزه فدیه

۱-۶- نظریه آکویناس^۱

آکویناس معتقد بود یکی از آثار گناه نخستین، که انسان با آن زاده شده است، آن است که او اسیر شیطان است و علاوه بر آن که تمایل فطری به اعمال و رفتار نادرست دارد، تحت نفوذ شیطان نیز هست و خداوند به شیطان (به عنوان یک کارگزار) اذن داده است که او را به خاطر گناهانش مجازات کند. بنابراین، می‌توان فدیه را به معنای «راهی برای خلاصی از شر شیطان» تلقی کرد. یعنی به واسطه فدیه مسیح، دیگر نفوذ شیطان بی‌اثر خواهد شد (یا این نفوذ به حداقل می‌رسد) و به این طریق انسان به رستگاری نزدیکتر می‌شود و عذاب دوزخ برای کسانی باقی می‌ماند که خود نتوانند از تمایلات ناشایست سرباز زنند و به دست خود، خویشان را در حیطه عذاب الهی قرار می‌دهند. از طرف دیگر،

1. Thomas Aquinas

نخواهد بود و باید بیانی جدید از فدیة برای جامعه امروز ارائه داد. او با دخالت دادن بیشتر عقل در این زمینه و کاهش نقش و اثر کتاب مقدس، هرچند با مخالفت‌هایی در جهان مسیحیت روبرو شد، گره‌هایی را از آموزه فدیة باز کرد و راه حل‌های منطقی‌تری را برای برطرف کردن چالش‌های آن ابداع نمود.

کویین، ضمن اینکه با اصل وجود چنین آموزه‌ای مخالفت ندارد، پیشنهاد می‌کند به جای آنکه فدیة مسیح را تاوان یا جبران گناهان بدانیم، آن را عاملی برای برانگیخته شدن رحم و شفقت خداوند بدانیم؛ به این معنا که وقتی خداوند رنج و آلام مسیح را، که داوطلبانه و از روی عشق به خداوند و انسان‌ها متحمل شد و در این راه جان باخت، دید، تصمیم گرفت نسبت به آدمیان سخت‌گیری زیادی نکند و آن قسمت از دین بشر را که به واسطه گناهان بر ذمه اوست، بر او ببخشد؛ یعنی کویین بخشایش و شفقت خداوند را جایگزین ادای دین به او کرده است. او با ذکر مثالی می‌کوشد مطلب را روشن می‌کند.

«فرد ثروتمندی را تصور کنیم که دو پسرش را مسؤول دو مزرعه بزرگ کرده است. یکی از پسرها خوب کار می‌کند، اما دیگری با اهمال کاری و تنبلی مزرعه را نابود می‌کند و پدر علی‌رغم میل باطنی‌اش او را از ارث محروم می‌کند، اما پسر دیگر که اهل کار است با فداکاری به سراغ مزرعه برادر می‌رود و برای او نیز کار می‌کند تا ملکش احیا شود. پدر از این کار چنان به شفقت می‌آید که پسر کاهل را می‌بخشد» (Quinn, 1990: 174 با اندکی تلخیص).

کویین شفقت خداوند را نیز از نوع شفقت این پدر نسبت به فرزندان خود می‌داند؛ یعنی همان‌گونه

که پدر از فداکاری فرزندش و تحمل سختی کار توسط او چنان به رحم می‌آید که فرزند کاهل را می‌بخشد و سهم الارث خود را به او باز می‌گرداند (هرچند مستحق این ارث نبوده است)، خداوند نیز با مشاهده فداکاری مسیح به رحم می‌آید و بندگان گنهکار خویش را عفو می‌کند و همان‌گونه که تلاش و تحمل سختی‌ها توسط پسر اول غرامتی به پدر محسوب نمی‌شود، رنج و مرگ مسیح نیز غرامتی به خداوند برای آمرزش گناهان نیست.

۳-۶- نظریه سویین برن

نظریه سویین برن به نوعی بر ایده جبران‌سازی و جانشینی مجازات استوار است. به نظر او بهره‌مندی از فدیة و زدوده شدن گناهان انسان دارای چهار مرحله است: عذرخواهی^۱، ندامت^۲، جبران^۳ (در حد امکان) و درباره گناهان بزرگ و مهم، جزا^۴ (Swinburne, 1989: 49).

او نیز مانند کویین با ذکر مثالی مطلب را روشن می‌سازد:

«فرض کنیم که ما از روی عصبانیت و در پی مسأله‌ای بیهوده شیشه پنجره خانه یکی از دوستان را با پرتاب تکه سنگی بشکنیم و پس از آرام شدن در طلب بخشایش از او برآیم. برای دستیابی به این بخشایش، مطمئناً قدم اول عذرخواهی و ابراز ندامت از این عمل است. همچنین، پس از این عذرخواهی و نشان دادن پشیمانی و ناراحتی خود، باید سعی در تعمیر آن پنجره کنیم و شیشه جدیدی به جای شیشه شکسته شده قرار دهیم یا هزینه آن را پرداخت کنیم،

1. Apology
2. Repentance
3. Reparation
4. Penance

و بهترین تلاش‌های ما برای پرداخت «جزا» کافی نیست. هیچ هدیه یا چیز دیگری وجود ندارد که بتواند جزای ما باشد تا بخشایش خداوند برای ما حاصل شود. به نظر سویین برن سزاوار نیست که خداوند به سادگی از گناهان ما صرف نظر کند و همچنین، برای او سزاوار نیست که ما را در وضعیت بحرانی و بدون کمک رها کند، به طوری که خود قادر نباشیم با خداوند صلح و آشتی برقرار کنیم و رضایت و بخشایش او را جلب کنیم. بنابراین خداوند مسیح را به زمین فرستاد تا زندگی پاک و مرگ مشقت بارش، جبران و جزای گناهان همه عالم باشد. به این طریق، خداوند برای رسیدن به جبران و جزا به ما کمک کرده است. عذرخواهی و توبه و ندامت به عهده خود ماست، اما باید بدانیم و تشخیص دهیم که این برای به دست آوردن بخشایش کافی نیست و با زندگی و رنج و مرگ مسیح شرایط کافی برای بخشایش ما محقق می‌شود.

۷- نقد نظریات مطرح شده

۷-۱- نقد نظریه آکویناس

عمده نقدهایی که می‌توان بر نظریه آکویناس وارد ساخت، توسط کوینین بیان و واکاوی شده است. فیلیپ کوینین با بازخوانی آثار آکویناس، دیدگاه‌های او را به چالش کشیده، سعی در تعدیل و منطقی کردن هرچه بیشتر آن‌ها دارد.

۷-۱-۱- تکیه اصلی کوینین ابتدا بر جرح و تعدیل

شرایطی است که در آن شرایط شخص می‌تواند از فدیه مسیح بهره‌مند گردد. مطابق رأی آکویناس این شرایط به کار بستن شعائر مسیحی و مخصوصاً غسل تعمید است، اما کوینین این نظر را صائب و درست

اما انجام این کارها (سه مرحله اول) هنوز ممکن است برای بخشایش ما کافی نباشد؛ یعنی باید علاوه بر عذرخواهی، ابراز ندامت و جبران خسارت، کاری کنیم که نشان دهد ما حقیقتاً و به طور جدی از کرده خود پشیمانیم؛ مثلاً ممکن است به مدت یک هفته هر روز برای دوست خود گل بفرستیم یا ممکن است هر روز با یک ضبط قابل حمل جلوی پنجره آن‌ها بایستیم و آهنگ‌های زیبا پخش کنیم یا ممکن است برای او هدیه‌ای قابل توجه خریداری کنیم. این کارهایی که علاوه بر سه مرحله قبل برای کامل شدن و اطمینان از بخشایش انجام می‌دهیم، جزا نام دارد» (ibid: 53).

نکته بسیار مهم این است که در نظر سویین برن جزا با مجازات فرق دارد. جزا چیز مشقت‌باری که از جانب کسی به منظور تلافی، تهدید یا تاوان بر ما تحمیل می‌شود نیست. جزا، هرچند سخت و مشقت‌بار است، چیزی است که ما داوطلبانه و از روی اختیار برای ترمیم روابط خود با دیگران انتخاب می‌کنیم. به نظر سویین برن این چهار جزء شامل ارتباط و طلب بخشایش ما از خداوند نیز می‌شود؛ با این تفاوت که عذرخواهی و ابراز ندامت به پیشگاه خداوند از عهده خود ما ساخته است، اما جبران کردن گناهان و جزا، از دست خود ما ساخته نیست.

خداوند از ما زندگی‌ای پاک و کاملاً فرمانبردارانه را طلب دارد و گناهان ما ادای این دین را به خداوند غیرممکن می‌سازد. اگر ما عذرخواهی و اظهار ندامت خود را به خداوند عرضه کنیم، چیزهایی را به او عرضه کرده‌ایم که در حد توان ما بوده است. اما نمی‌توانیم همه آن‌چه را که به او بدهکاریم، بپردازیم

ریخته شده، ریخته شود، اما در شرایط زمانی ما، این برداشت از جبران گناه منسوخ شده است. برای مثال، اگر امروزه مادری به جای فرزند خود مدتی را در زندان بماند، یا حتی بیشتر از آن، از دیدگاه حقوقی نمی‌توان گفت که فرزند گناهکار آن مادر، مجازات شده و تاوان او تأدیه شده است.

کویین تأکید می‌کند با رجوع به شهودات اخلاقی و تأمل دقیق در آن‌ها درمی‌یابیم که دیگر این تصویر معنا ندارد که شخصی به‌جای دیگری مجازات شود و او را از زیر بار تکلیف اخلاقی‌اش رهایی بخشند، و نیز نمی‌توان مجازات عادلانه یک جرم را بر ذمه یک فرد بیگناه نهاد. پس این نظر که مسیح تمام آن دینی را که بر عهده ماست ادا کرده است، چندان معقول به‌نظر نمی‌رسد.

۷-۲- نقد نظریه کویین

چنانکه مطرح شد، کویین مرگ مسیح را «برانگیزنده رحم و شفقت خداوند» می‌داند نه «گرامت یا بهای گناه انسان». از این‌رو کویین موفق می‌شود به برخی چالش‌های موجود در دیدگاه‌های پیشین پاسخ گوید. برای مثال، کویین با طرح دیدگاه خود تناقضات عذاب دوزخ و فدیة مسیح را نیز تا حدودی حل کرده است؛ زیرا در دیدگاه پیشین که همه گناهان را توسط مصائب مسیح جبران شده می‌دانست، توجیه منطقی برای اعتقاد به دوزخ وجود نداشت. اما در دیدگاه کویین گناه جبران نشده و فقط خداوند از سر شفقت و به‌خاطر مسیح از آن گذشته است. بنابراین، هرگاه خداوند بخواهد کسی را به سزای جرائم و گناهان خویش برساند عملی غیر منطقی انجام نداده است. با وجود حل این‌گونه

نمی‌یابد، چرا که در این صورت بسیاری از کسانی که به هر دلیل با آیین مسیح آشنا نیستند گرفتار عذاب ابدی خواهند بود. آیا مسیح دین آن‌ها را به‌خداوند نپرداخته است؟ کویین تأکید دارد همه این افراد نیز می‌توانند از فدیة مسیح بهره‌مند شوند و ادای دین مسیح خود به خود شامل حال کسانی که بدون ارتکاب هیچ تقصیری نتوانسته‌اند ایمان خود را به مسیح ابراز کنند، نیز می‌شود.

۷-۱-۲. کویین با نقش شیطان در تلقی آکویناس در مسأله‌ی فدیة موافق نیست. آکویناس بیان می‌کند شیطان انسان را به خاطر گناهانش به ناحق مجازات می‌کند، اما باید دقت کرد که انسان باید دین گناهانش را به خداوند بپردازد نه به شیطان. اگر شیطان را کارگزار خداوند بدانیم، دیگر این مجازات به ناحق نیست، لکن تبعات دیگری در پی دارد و این امر با آموزه‌های دیگر در تعارض قرار می‌گیرد، اما اگر واقعاً به ناحق باشد، خداوند نمی‌تواند چنین اجازه‌ای به شیطان داده باشد. بنابراین، در این مقام نیز رأی آکویناس را نمی‌پذیرد (Quinn, 1990: 167.169).

۷-۱-۳. مهمترین ایراد کویین به آکویناس در این امر است که به نظر او، این تلقی از فدیة که مصائب مسیح به نوعی ادای دین یا پرداخت گرامت به خداوند است، تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی گذشتگان است، زیرا در آن زمان پرداخت گرامت نقدی حتی برای جرائم سنگینی چون قتل رایج بوده است و همچنین مجازات شخص بی‌گناه (معمولاً از نزدیکان مجرم) به جای خود او امری نامأنوس نبوده است. مانند آن‌که مادری تاوان گناه فرزندش را بر ذمه گیرد و یا این‌که خون فردی از قومی به جای خون

حضرت عیسی خدای تجسد یافته است یا نه، و اگر پاسخ مثبت است، این مسأله چگونه توجیه می‌گردد؟ ظاهراً کویین عیسی را خدای تجسد یافته نمی‌داند و از این جهت با سنت رایج مسیحی مخالف می‌ورزد. او معتقد است مرگ عیسی خدا را به رحم می‌آورد؛ پس بین خدا و عیسی تفاوتی را از خدا تا مخلوق در نظر دارد. اما کلیسا در شورای نیقیه (۳۲۵ م)، تحت رهبری آتاناسیوس با قاطعیت بر آن شده که «خداوند بوده است که در عیسی حلول یافته است» و در شورای کالسدون^(۱) (۴۵۱ م) این اعتقاد ابراز شد که در عین حال که عیسی همان خداست، جنبه لاهوتی او جنبه ناسوتیش را از بین نبرده است. کلیسا آن‌چه حلول یافته را پسر نامید، اما جنبه لاهوتی را به تبعیت از عیسی پدر خواند (ایلیاده، ۱۳۷۵: ۵۸).

بنابراین، توجیهاات کویین درباره آموزه فدیه با مسائل پیچیده‌تری روبه‌رو می‌شود که تعمق بیشتری را در این زمینه طلب می‌کند و جویای ریشه‌های بنیادی‌تری در سنت مسیحی است.

۷-۳- نقد نظریه سویین برن

سویین برن بیان می‌کند هرکس دو جزء ابتدائی (عذر و ندامت) را به انجام برساند و داوطلبانه خواهان مراحل بعدی باشد (جبران و جزا)، می‌تواند از فدیه مسیح بهره‌مند گردد و به بخشایش برسد. به این ترتیب، وجود دوزخ و عذاب گنهکاران با آموزه فدیه در تناقض نخواهد بود؛ یعنی اگر کسی به پیش‌گاه خداوند اظهار ندامت و عذرخواهی نکند مستحق مجازات خواهد بود، اما این امکان برای همه گنهکاران هست که با تحقق دو جزء اول سیر بخشایش، از کمک خداوند و فدیه مسیح برای محقق

چالش‌ها، نظریه کویین خود چالش‌های فلسفی و کلامی جدیدی را موجب می‌شود که در زیر به اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۷- مهم‌ترین چالش نظریه کویین مسأله «برانگیخته شدن شفقت خداوند» است. اگر به عنوان یک پیش‌فرض، خداوند را در صفات نیک خود «بینهایت» بدانیم، لازم می‌آید که خداوند در ابراز مهربانی و شفقت، نیازمند تحریک و برانگیخته شدن نباشد، چرا که انگیزش یک صفت به این معناست که آن صفت در ابتدا در حد خاصی بوده است و پس از برانگیختگی به حد دیگری می‌رسد که این امر با فرض اولیه؛ یعنی نامحدود بودن صفات نیک خداوند در تناقض است. پس بینهایت بودن مهربانی خداوند به معنای این است که هرگاه امکان شفقت بر موجودی وجود داشته باشد، خود به خود و بالذات آن موجود مشمول شفقت خداوند قرار می‌گیرد و برای محقق شدن این امر نیازی به رنج و مرگ مسیح (ع) نیست. به همین دلیل، مثال مطرح شده توسط کویین نیز مثال نامناسبی است. در این مثال، پیش از آنکه شفقت پدر تحت تأثیر فداکاری پسر اول برانگیخته می‌شود، مشخصاً این شفقت در حد معینی وجود داشته است. اما با انگیزش آن، به حدی می‌رسد که می‌تواند از گناه پسر دوم بگذرد، در صورتی که نمی‌توان درباره خداوند از چنین حد اولیه‌ای سخن گفت و اصولاً بینهایت بودن صفات خداوندی با صفات محدود انسانی قابل قیاس نیست.

۲-۲-۷- حل مسأله فدیه منوط به حل این مسأله است که آیا همان‌طور که متکلمان مسیحی می‌گویند

شدن دو جزء دیگر استفاده کنند. همچنین در این نظریه، مهربانی خداوند به مخلوقاتش با فرستادن مسیح و کمک به آن‌ها در حد اعلی ابراز می‌شود، اما این مهربانی به این صورت غیرمنطقی نیست که هر فرد بی‌گناهی را شامل بخشایش خداوند سازد.

چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه سویین برن، بخصوص از این جهت که بر اختیار و اراده شخص گنهکار تأکید می‌کند، از عقلانیت بیشتری نسبت به دیدگاه رقیبان خود برخوردار است، زیرا چنانکه بیان شد، در نظریات رقیب و به خصوص در دیدگاه‌های سنتی، بخشایش شخص چندان به خواست و اراده او بستگی ندارد و فرایند بخشایش بدون اراده او و صرفاً با مصائب مسیح انجام می‌گیرد. با وجود این، هنوز این دیدگاه نیز با مشکلات جدی کلامی روبروست. می‌توان عمده چالش‌های دیدگاه سویین برن را به صورت زیر خلاصه کرد:

۱-۳-۷- یکی از مسائل مهم در نظریه سویین برن، مسأله حلول خداوند در مسیح است. چنانکه پیش از این مطرح شد، این امر در کلام مسیحی امری مفروض است، اما با دیدگاه سویین برن همخوانی ندارد، زیرا در نظر او این مسیح است که رنج می‌برد، نه خداوند و این خداوند است که می‌بخشاید و نه مسیح.

۲-۳-۷- در این نظریه صرف رنج و مشقتی که مسیح متحمل شده موجب بخشوده شدن گناهان می‌شود و نه تعالی و کمال شخص مسیح. به عبارت دیگر، در دیدگاه سویین برن این سوال قابل طرح است که آیا اگر به جای شخص مسیح، فرد دیگری متحمل این مصائب می‌شد، باز هم به واسطه این

مصائب، گناهان بشر آمرزیده می‌شد یا خیر؟ به نظر می‌رسد هرکسی قادر به تحمل این مشکلات و زدودن گناهان از دامان بشریت نیست و برای این منظور تعالی شخص و قرب او به خداوند است که این قابلیت را در او ایجاد کرده است. اما این مسأله در گفته‌های سویین برن مسکوت گذاشته شده است.

۳-۳-۷- چنانکه مطرح شد نظر سویین برن مبتنی بر نظریه جبران سازی است و در این نظریه همه تلاش‌ها حول این محور است که به نوعی اهانتی که توسط گناهان ما نسبت به خداوند انجام می‌شود، جبران گردد. در صورتی که طبق آموزه‌های دیگر مسیحیت خداوند غنی بالذات است و هیچ نیازی به جبران این اهانت‌ها برای خود او ندارد. البته در مثال سویین برن، اگر واقعاً هدف راضی کردن دوست و برقراری مجدد ارتباطی صمیمانه باشد، این ایراد چندان بر سویین برن وارد نیست، اما اگر جبران پنجره شکسته و تامین خسارت را مراد کنیم، این مثال چندان در مورد خداوند و ذات بی‌نیازش صادق نخواهد بود. به عبارت دیگر، پس از آنکه فردی قابلیت بخشوده شدن را در خود ایجاد کرد، خداوند بی‌نیاز نباید از او برای بخشایشش چیزی طلب کند و خود بهای آن را خون مسیح قرار دهد، بلکه از خداوند چنین انتظار می‌رود که پس از ایجاد این قابلیت، بدون مطالبه چیزی شخص گناهکار را بیامرزد.

نتیجه

نمی‌داند، بلکه تجسد وجهی از خدا می‌داند:
خدایی ناظر به بیرون و در حال انکشاف.

قرائت‌های گوناگون آموزه فدیه دارای تعارضات صوری و محتوایی فراوانی هستند. در میان مهمترین نظریه‌های موجود، دیدگاه آکویناس با چالش‌هایی جدی روبروست. از طرفی با اینکه نظریه فیلیپ کوپین موارد قابل تأمل و مقبولی را درباره آموزه فدیه بیان می‌کند، نظریه سویین‌برن از قوام و مقبولیت بیشتری برخوردار است. شاید بتوان دلیل این مقبولیت را در این مطلب جستجو کرد که سویین برن علاوه بر اینکه می‌کوشد نظریه خود را به صورتی عقلانی و قابل فهم بیان کند، سعی دارد پابندی خود را به متون دینی و نص کتاب مقدس نیز حفظ کند. هرچند سویین برن در این امر موفقیت کامل را به دست نیاورده است، چالش‌های فکری و عقیدتی کمتری را موجب شده است.

در مجموع باید گفت که اصل آموزه فدیه صرف نظر از اینکه به عنوان یک آموزه مسیحی قابل احترام و در چارچوب آن سنت قابل بحث و بررسی است، قابل دفاع منطقی نیست و چنانکه دیدیم، هر راهکاری برای تبیین منطقی این آموزه، خود به چالش‌ها و مشکلات جدیدی می‌انجامد که این چالش‌ها گاهی بدون پاسخ مانده‌اند و گاه حتی موجب بروز تعارضاتی جدی در کلام مسیحیت شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

(۱) البته، عهد جدید کتاب مقدس به شیوه‌ای محتاطانه، عیسی را خدا (چنانکه هست)

منابع

- ۱- کتاب مقدس
- ۲- الیاده، میرچا. (۱۳۷۵). **دین پژوهی**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳- پترسون، م. و هاسکر، و. و رایشنباخ، ب. و بازینجر، د. (۱۳۷۶). **عقل و اعتقاد دینی**، ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- ۴- توکلی، غلامحسین. (۱۳۸۴). «گناه اولیه»، نشریه علوم انسانی و ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۴۸، شماره ۱۹۴، ص ۱۴۸ - ۱۳۵.
- ۵- توفیقی، حسین. (۱۳۸۴). **آشنایی با ادیان بزرگ**، چاپ هفتم، تهران: قم: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و موسسه فرهنگی طه و مرکز جهانی علوم اسلامی.
- 6- Elwell, W. (1996). **Evangelical Dictionary of Biblical Theology**, Baker Pub Group.
- 7- Hale, T. & Thorson, S. (1997). **The Applied New Testament Commentary**, Chariot Victor Publishing.
- 8- Murray, M. (2008). **Stanford Encyclopedia of Philosophy**, First published Mon, May 13, 2002; Substantive Sat Jun 26, 2008.
- 9- Neelands, D. (2005). «**Substitution and the Bibilical Background to Cur Deus Homo**», The Saint Anselm Journal, spring, 2.2
- 10- Quinn, p. (1990). «**Aquinas on Atonement**» in **Trinity , Incarnation**

(eds), , Notre Dame :University of Notre Dame Press.
12- Swinburne, R. (1989). **Responsibility and Atonement** ,Oxford: Oxford University Press.

and Atonement, Ronald Feenstra & Cornelius Plantinga (eds), Notre Dame :University of Notre Dame Press.
11- Stump, E. (1988). «**Atonement According to Aquinas**» in Philosophy and the Christian Faith, T.v. Morris

